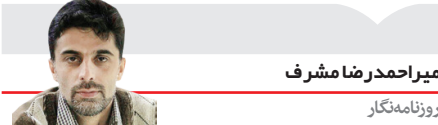




بیشروی‌های طالبان در افغانستان باعث نگرانی جدی جهان و همسایگان این کشور شده است

تغییر طالبان: از ادعای واقعبیت



میراحمد رضا مشرف

روزنامه‌نگار

«امارت اسلامی با امارت سابق متفاوت است و مشکلات را درک کرده‌ایم. باحوصله‌تر شده‌ایم... طالبان با داعش متفاوت است، البته شاید تندروی‌هایی در گذشته انجام شده؛ اما ما هم باتجربه‌تر شده‌ایم و برخی اشتباهات را تکرار نمی‌کنیم.» این جملات بخش‌هایی از پاسخ ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان به سوالی است که از سوی یکی از رسانه‌های جمهوری اسلامی مطرح شد، پرسشی که این روزها در محافل سیاسی و رسانه‌ای ایران به‌طور مکرر مورد بحث و مجادله قرار گرفته است؛ آیا طالبان فعلی با طالبان دهه ۹۰ میلادی متفاوت است؟ آیا طالبان نسبت به قبل دچار تحولات اساسی شده است؟ به‌نظر می‌رسد در این رابطه اتفاق نظر چندانی وجود نداشته باشد. برخی با اتکا به اظهارات افرادی چون ذبیح‌الله مجاهد و نیز شواهدی که درمورد دگرگونی رفتاری این گروه پدیدار شده، پذیرفته‌اند که طالبان متحول شده است. دربرابر چنین دیدگاهی، گروهی دیگر بنیان‌های فکری طالبان را تغییرناپذیر دانسته و اظهارات اخیر رهبران این گروه و همچنین برخی نرمش‌های سیاسی و میدانی آنها را متأثر از شرایط و مقتضیات جدید توصیف می‌کنند. نکته مهم و قابل‌تامل این است که متأسفانه مانند اغلب بحث و جدل‌های سیاسی چندساله اخیر، رگه‌هایی از نگاه‌ها و مرزبندی‌های جناحی و سیاسی در این مساله نیز سوخ کرده و موجب شده این بحث گاهی اوقات از مسیر اصلی خود که همان توصیف و تحلیل دقیق‌تر موضوع در جست‌وجوی یک جمع‌بندی جامع در زمینه چگونگی مواجهه با تحولات اخیر افغانستان است، فاصله گیرد.

در جست‌وجوی مولفه‌های تغییر طالبان

این نکته‌ای دپهیی است که صرفاً گفته رهبران طالبان یا برخی عملکردهای احتمالا مقطعی و کوتاه‌مدت آنها نمی‌تواند معیار و ملاک درست و دقیقی برای تشخیص تحول بنیادین در دیدگاه‌ها و نظرات این گروه باشد. درمقابل و به‌جای اتکا به چنین نظرات و عملکردهای ناپایداری، شاید بهتر باشد چند شاخص و مولفه فکری یا رفتاری آنها در دراز مدت را مدنظر قرار داد و دگرگونی و تحول طالبان را بر مبنای آنها سنجید و ارزیابی کرد. در این راستا دیدگاه طالبان نسبت به حکومت و ساختار سیاسی، بررسی تحولات در هرم قدرت آنها، نگاه آنان به جامعه مدنی و زنان و سرانجام حقوق اقلیت‌ها از منظر طالبان؛ ازجمله مهم‌ترین مولفه‌هایی به‌شمار می‌آیند که می‌توانند ما را در سنجش درستی ادعاها در مورد دگرگونی و تحول این گروه یاری کنند.

تحول دیدگاه طالبان نسبت به حکومت و ساختار سیاسی

آیا نگاه طالبان به حکومت و ساختارسیاسی طی دو دهه اخیر دچار تحول و دگرگونی شده است؟ بدون شک این نخستین و مهم‌ترین سوالاتی است که می‌توان در رابطه با ادعای تغییر طالبان مطرح کرد. دو دهه قبل این گروه در قالب یک جنبش اصلاحی و نه اقدامی برای تشکیل دولت و نظام سیاسی، حرکت خود را آغاز کرد. بر همین اساس عمده اهداف آنها بر مدار مسائلی چون مبارزه با فساد، اعاده صلح، حاکم ساختن شریعت و دفاع از وحدت و ماهیت اسلامی افغانستان تاکید داشت و تشکیل آنچه بعدها با نام امارت اسلامی شناخته شد، در میان این اهداف تعریف‌شده نبود. تنها پس از تصرف شهرهای بزرگی چون قندهار و کابل بود که طالبان باور کردند می‌توانند نظام و حاکمیتی مختص به‌خود را تشکیل دهند. آنها پس از کسب این خودباوری از هر کاتکسی که بتواند برای سلطه‌شان بر جامعه مشروعیت‌زایی کند، استفاده کردند. اتکا به سیستم جرگه‌ها [شورای بزرگان] براساس سنت‌های قبیایلی افغانستان، انتخاب امیرالمومنین و بیعت‌باوی بر مبنای تفکرات سنتی و اسلامی در شبه‌قاره هند (به‌ویژه نظرات فرقه‌هایی چون دیوبندی)، به کارگیری و استفاده از نظام شورایی و مبتنی بر اجماع و رجوع به نظر علما دینی در مباحث مختلف؛ مهم‌ترین عناصری بودند که طالبان تلاش می‌کردن با استفاده از آنها سلطه انحصاری خود در قدرت را توجیه کنند.

به‌رغم تلاش‌های انجام‌شده از سوی طالبان، خیلی‌زود روشن شد که سیستم سنتی و ابتدایی آنها از پاسخگویی به مسائل و نیازهای جامعه و دولت مدرن و پیچیده امروزی عاجز است. بر این اساس دربرابر پرسش‌هایی درمورد شکل نظام سیاسی آینده افغانستان، قانون اساسی جدید، چگونگی توزیع قدرت و نقش مردم و انتخابات در حکومت سکوت اختیار یا نهایتاً پاسخ به آنها را به آینده موکول می‌کردند. در همین راستا وقتی یک‌بار از ملاعمر درمورد تفاوت نظام طالبان و سایر نظام‌ها سوال شد، وی صراحتاً گفت به نظام‌های دیگر نگاه نمی‌کنیم، چون اطلاعات کافی درباره آنها نداریم. وقتی از ملاؤکیل احمد، معاون ملاعمر هم درباره ساختار آینده حکومت سوال شد، وی تاکید کرد که «ما هنوز درباره ساختار حکومت خود چیزی نگفته‌ایم، زیرا هنوز آنقدر قوی نیستیم که به‌عنوان مثال بگوییم چه کسی باید نخست‌وزیر یا رئیس‌جمهور شود». اما این عدم قطعیت و محول کردن تصمیم‌گیری به آینده حتی پس از تصرف کابل و در دوران اوج قدرت طالبان همچنان باقی ماند، چنانکه یکی

از وزرای طالبان بازمه انتخاب حکومت دلخواه توسط مردم را به برقراری صلح کامل و خلع سلاح منوط می‌کند.

اما بخش اصلی مشکل از آنجا منشا می‌گرفت که در واقعیت امر بسیاری از رهبران طالبان به هیچ‌یک از عناصر این دولت‌های مدرن اعتقاد نداشتند؛ «تصمیم‌ها براساس نظر امیرالمومنین گرفته می‌شود. برای ما مشورت لازم نیست. ما معتقدیم که عمل ما طبق سنت است. از نظر امیر اطاعت می‌کنیم حتی اگر او فقط این نظر را داشته باشد... اینجاریکس دولت وجود ندارد، در عوض امیرالمومنین هست... انتخابات عمومی با شرع منافات دارد، بنابراین آن را رد می‌کنیم، درعوض با علمای بزرگ مشورت می‌کنیم که در برخی موارد به کار می‌آیند.»

درواقع اگر بخواهیم چگونگی حکومت طالبان را توصیف کنیم، باید بگوییم این گروه در شرایط هرج و مرج، با استفاده از زور و انحصار قدرت وبدون برخورداری از هرگونه برنامه‌ریزی و پشتوانه تئوریک حکومتی کنترل افغانستان را به‌دست گرفت و در شرایطی که ظاهرا خود را برای توجیه تئوریک پایه‌های حکومت خود مهیا می‌کرد، با حمله آمریکا به افغانستان و فروپاشی سلطه‌اش مواجه شد و دوباره خود را در مرحله جهاد و مبارزه دید. طی دوده جنگ با آمریکا و دولت افغانستان، طالبان هیچ‌گاه نخواستند نسبت به دوران سلطه خود بر افغانستان و عملکردشان در آن مقطع توضیح یا توجیهی ارائه دهند؛ تنها نکته‌ای که در سال‌های اخیر و با اوج‌گیری مجدد قدرت‌شان مطرح شد، این بود که برخی رهبران و فرماندهان این گروه می‌کوشیدند اندکی از امارت اسلامی سابق فاصله بگیرند و بر عدم تکرار تجربه آن نوع حکومتاری تاکید داشته باشند. اکنون که پس از دوده‌دوباره فرصتی برای طالبان فراهم شده به فاز حکومت‌سازی بازگردند، به‌نظر می‌رسد به‌رغم اصرار و ادعایشان بر عدم تکرار تجربیات گذشته، بازمه همان رویکرد و شیوه‌های قدیمی درحال تکرار و به کارگیری است. پافشاری در استفاده از واژه‌های کلی و مبهم همچون حکومت اسلامی و نظام اسلامی طی مذاکرات صلح، عدم اشاره به جزئیات و ساختار نظام مطلوب و موردنظرشان، مسکوت گذاشتن برخی مباحث اساسی مثل جایگاه مردم، نقش انتخابات و زنان در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی و طرح مجدد بحث‌هایی چون بیعت با رهبر طالبان به عنوان امیرالمومنین؛ همگی حکایت از آن دارد که تغییر چندانی در عملکرد و دیدگاه‌های این گروه درقبال حکومت و حکومت به‌وجود نیامده است. از سوی دیگر اصرار بر تداوم جنگ در زمان برگزاری مذاکرات و حتی پس از خروج نیروهای خارجی (که یکی از اهداف اصلی مبارزه‌شان اعلام شده بود) نشان می‌دهد که انحصار قدرت از مسیر سلطه و زور کماکان در زمره اولویت‌های آنان حفظ شده است.

به این ترتیب باید پذیرفت که طی دو دهه اخیر در ماهیت نگاه طالبان به حکومت و نظام سیاسی تغییر چندانی ایجاد نشده یا اینکه حداقل آنها درمسورد مبانی تئوریک حکومت مطلوب و مورد نظرشان تفکر و پیشرفت خاصی نداشته‌اند. این احتمال قوی نیز هست که آنها همچنان به‌دنبال تکرار تجربه امارت اسلامی باشند، البته این بار با اندکی هوشمندی بیشتر همان گونه که یکی از رهبران این گروه اخیرا اعلام کرده است: «هدف ما این است که نظام یک نظام اسلامی باشد، ما امارت اسلامی افغانستان هستیم و در همین چارچوب پیشنهاد خود را ارائه خواهیم داد.» (مصاحبه سهیل شاهین با روزنامه همشهری ۹۹/۵/۲۴)

بررسی تحولات در هرم قدرت طالبان

تردیدی وجود ندارد که میان تغییر نگرش و عملکرد یک گروه، حزب یا حتی حکومت و تغییرات سطوح مختلف هرم قدرت درونی آن رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. با درنظر گرفتن چنین پیش فرضی می‌توان گفت که هرگونه تحول و دگرگونی اساسی در نظرات و دیدگاه‌های طالبان هم تا حد زیادی به‌وقوع تغییرات

در سطوح مختلف و به‌ویژه در کادر رهبری آن بستگی دارد. اما آیا طی دو دهه اخیر چنین تغییرات عمده‌ای در هرم قدرت طالبان رخ داده است؟

هرچند دسترسی اطلاعاتی به ساختار و تشکیلات درونی طالبان با محدودیت‌هایی مواجه است، اما با استناد به همین منابع محدود (که عمدتا منابع مطلع و رسانه‌های پاکستان و افغانستان هستند) می‌توان مدعی شد که در این دوره زمانی، سطوح بالای هرم قدرت در طالبان تقریبا بسته بوده و چیزی به نام گردش یا تغییر نخیشان قدرت در آن رخ نداده است. روند جانشینی ملاعمر می‌تواند گواه خوبی بر این موضوع باشد؛ جانشین او، ملا اختر منصور در دوران شورای رهبری انتخاب شده و سابقه معاونت ملاعمر را داشت. ملا هیت‌الله رهبر فعلی طالبان نیز خود معاونت ملا اختر منصور رهبر کشته‌شده طالبان را برعهده داشته و در تمامی این سال‌ها عضو مؤثر شورای رهبری بوده است. در بررسی هیات مذاکره کننده طالبان با دولت هم این نکته روشن می‌شود که اکثریت آنها اعضای باسابقه شورای رهبری و یاران قدیمی ملاعمر هستند؛ ازجمله شیخ مولوی عبدالحکیم رهبر هیات و عضو باسابقه شورای رهبری و معتمد رهبر طالبان، شیخ‌نور محمد قاضی القضات دوره سلطه طالبان، ملاشیرین نوروزی مسئول نظامی ولایات شرقی و محافظ شخصی ملاعمر، مولوی عبد الکبیر زدران مسئول منطقه شرق ووالی ولایت ننگرهار در دوران طالبان البته یادآوری این مساله ضروری است که صرف بسته بودن دایره رهبران و فرماندهان سیاسی و نظامی رده بالای طالبان را نمی‌توان دلیلی بر انسجام و یکپارچگی آنها تلقی کرد. در همین راستا بسیاری کشته شدن ملا اختر منصور را به نارضایتی اسلام‌آباد و تعارض دیدگاه‌های وی با برخی دیگر از اعضا شورا مرتبط می‌دانند یا درموردی دیگر حذف سردار ابراهیم را معاونت نظامی طالبان و سپردن این مسئولیت مهم به ملا یعقوب فرزند ملاعمر نوعی پاکسازی تشکیلاتی محسوب می‌شود. درکنار آنها تشکیلات ناموفق شورای پیشاور و انشعاب مارسلول و حامیانش از شورای کوبته نشان داد که طالبان آنچنان هم که مدعی هستند از انسجام بالایی برخوردار نیستند.

درحال شواهد و قرائن نشان می‌دهد طی دوده‌های اخیر سطوح بالای هرم قدرت طالبان با کمترین تغییر و دگرگونی مواجه شده و تقریبا دست‌نخورده باقی مانده است. در چنین شرایطی پذیرش یادگونه تغییر عمیق و بنیادین در نگرش و عملکرد آنها دشوار به‌نظر می‌رسد و همانطور که ذبیح‌الله مجاهد می‌گوید صرفا باید پذیرفت که آنها باتجربه‌تر و باهوش‌تر از قبل شده‌اند: «امارت اسلامی با امارت سابق متفاوت است... بسیاری از رهبران ما سن‌شان بیشتر شده، بر همان اساس باتجربه‌تر نیز شده‌اند. آنها بیشتر مطالعه کرده و از اوایل جوانی بیرون آمده‌اند، پس طبیعی است که متفاوت شده باشیم.»

اما حتی اگر ادعای مجاهد در رابطه با تحول رهبران ارشد طالبان را بپذیریم، نباید نقش و تاثیرگذاری قاعده هرم قدرت طالبان، یعنی رده‌های میانی و پایین و اعضای عادی این گروه را نادیده گرفت. برخلاف شرایط قله، در قاعده هرم یک جریان سیال و بسیار متنوع از حامیان طالبان همچون طلبه‌ها و اسلام‌گرایان تندرو، غرب‌ستیزان، ناسیونالیست‌های متعصب پشتون و جوانان بیکار حضور دارند که رهبران طالبان برای حفظ انسجام و جلوگیری از الحاق آنها به جریان‌های رقیبی چون داعش، مجبور به رعایت ملاحظات و محدودیت‌هایی هستند. صحبت‌های ملافاضل فرمانده مشهور طالبان و عضو دفتر طالبان در قطر درجمع جنگجویان طالب، انعکاس‌دهنده همین نگرانی‌هاست: «اگر این مجاهدین در صحنه نبرد موفقیتی نداشته باشند، دفتر سیاسی هیچ ارژشی نخواهد داشت. دفتر سیاسی آرزوها و آرمان‌های مجاهدین را دنبال می‌کند. آنها از این اهداف منحرف نخواهند شد و جانفشانی‌های مجاهدین را به‌مخاطره نمی‌اندازند و به خون شهدا خیانت نمی‌کنند.»

نگاه طالبان به جامعه مدنی و زنان

شایدبه کارگیری مفهوم پیچیده وجدیدی همچون جامعه‌مدنی برای نظام سیاسی سنتی و ابتدایی امارت اسلامی طالبان چندان متناسب نباشد. طالبان در دوران تسلط چندساله خود بر افغانستان نشان دادند که با نهاد‌های جامعه مدرن همچون احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها، رسانه‌های جمعی مستقل و سازمان‌های مردم‌نهاد فاصله زیادی دارند و درعوض تلفیقی از نهاد‌ها و سازمان‌های متکی بر سنت‌های قومی و مذهبی را می‌پذیرند. در چنین بستر فکری است که وقتی از معاون ملاعمر درمورد احزاب سیاسی سوال می‌شود با این پاسخ مواجه می‌شوند که «در شریعت احزاب و فعالیت‌های سیاسی مجاز نیستند. به همین دلیل است که ما به کارمندان و سرانازان خود حقوق نمی‌پردازیم، بلکه تنها غذا، لباس، کفش و سلاح آنان را تامین می‌کنیم.» درمورد حقوق زنان و تعلیم و تربیت آنها نیز طالبان مینار ا بر اقدامات سختگیرانه و محدودکننده قرار داده و اعلام کرده‌اند که در شرایطی مطلوب‌تر از علما خواهند خواست تا در این موارد و به‌خصوص تحصیل زنان مطابق احکام اسلام نظر دهند. با این حال نیازها و احتیاجات داخلی مردم و جامعه افغانستان و درکنار آن تلاش طالبان برای بهبود نسبی وجهه‌شان در دنیا موجب شد آنها در اواخر دوران سلطه‌شان بر افغانستان، برخی فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی محدود و مورد نیاز ازجمله پزشکی و پرستاری را از سوی زنان مورد پذیرش قرار دهند.

اکنون پس از دو دهه طالبان در شرایطی مهیای بازگشت به قدرت شده‌اند که اکثر مردم افغانستان تجربه‌ای نسبتا طولانی از فعالیت‌های مدنی و مشارکت سیاسی را پشت‌سر گذاشته‌اند، فعالیت‌هایی که با نواقص و مشکلاتی توام بوده؛ اما بازمه با آنچه در زمان استقرار امارت اسلامی وجود داشته، تفاوتی اساسی دارد. دقیقاً با درک همین شرایط متفاوت است که رهبران امارت اسلامی مدعی تحول و تغییر در نگرش‌های پیشین خود نسبت به این مسائل هستند. در همین راستا ملا هیت‌الله، رهبر طالبان در پیمایی به مناسبت عید فطر سال گذشته، بر حق مردم در برخورداری از حقوق و امتیازات زندگی و حیثیت سیاسی و اجتماعی براساس اهلیت و تقوا تاکید می‌کند. سهیل شاهین عضو کنونی تیم مذاکره کننده طالبان هم در مصاحبه‌ای به این موضوع اشاره می‌کند که درصورت رایج‌ان حجاب اسلامی ما هیچ مشکلی با کار و تعلیم زنان نداریم و زنان از حقوقی همچون تجارت برخوردار هستند. در سفر اخیر هیات طالبان به مسکو نیز مجدد بر حق کار و تعلیم زنان تاکید صورت گرفت.

اما پرسش مهم این است که آیا طالبان در این ادعاهای خود برای رعایت حقوق اجتماعی مردم و به‌خصوص زنان صادق هستند؟ آیا چنین اظهاراتی فقط با انگیزه کسب حمایت داخلی و بهبود وجهه جهانی انجام نگرفته است؟ گسترش امکانات اطلاع‌رسانی و دسترسی عموم مردم به شبکه‌های ارتباط جمعی تا حد زیادی ابزار امکان‌سنجی درستی و یا نادرستی این ادعاها را مهیا ساخته است. انتشار صحنه‌های شلاق زنان در خیابان‌ها، پخش اطلاعیه‌هایی درمورد اعمال مجدد محدودیت‌های دوران امارت اسلامی بر مردان و زنان و محدودیت‌های شدید اعمال شده از سوی این گروه بر رسانه‌های جمعی در نواحی تحت‌تصرف‌شان؛ هیچ‌یک موضوعاتی نیستند که با یک تکیذب ساده سخنگوی طالبان بشود به‌راحتی از آنها عبور کرد. علاوه‌بر این هنوز هم در اظهارات رهبران طالبان نسبت به این مسائل می‌توان ابهام و دوپهلویی را احساس کرد: «حقوقی که اسلام به زنان داده است را متعهد به اجرای آن هستیم... متأسفانه تا امروز نسبت به حقوق زنان در جامعه توجه نشده است.»

طالبان و حقوق اقلیت‌ها

تجربه تلخ امارت اسلامی برای اقلیت‌های مذهبی موجب شده

این اقلیت‌هایبیش از همه نگران بازگشت طالبان به عرصه قدرت باشند. نظامی که پس از سقوط طالبان در افغانستان مستقر شد، به‌رغم تمامی نواقص و کاستی‌هایش، حداقل این حسن را برای اقلیت‌ها و به‌ویژه شیعیان داشت که حقوق اجتماعی و مدنی آنها را به رسمیت شناخته و زمینه مشارکت آنها در ساختارهای سیاسی را فراهم کرد. اکنون و در شرایطی که جدال جناح حاکمیت و طالبان در نقطه اوج خود قرار گرفته است، گویا طالبان رویکرد جدیدی را در قبال شیعیان درپیش گرفته‌اند. در همین راستا ذبیح‌الله مجاهد در اظهاراتی متفاوت، رویکرد طالبان را تعهد به حفظ و تامین حقوق اقلیت‌ها می‌داند: «درمورد اقلیت‌های دینی نیز ما متعهد به حفظ و تامین حقوق آنها هستیم، زندگی آرامی خواهند داشت، عزت و اعتقاد آنها در امنیت خواهد بود و از حقوق شهروندی به‌خوبی استفاده خواهند کرد.» همزمان با این سخنان، هیات طالبان در مسکو نیز به نکات مشابهی درمورد حقوق اقلیت‌ها اشاره می‌کند.

از سویی دیگر در رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی کلبیی بازشمر می‌شود؛ در آن یکی از فرماندهان طالبان در جمع شیعیان یک منطقه، مردم را به پرہیز از نفاق و تلاش برای ممانعت از شکل‌گیری جنگ اهل سنت و تشیع مانند آنچه در عراق رخ داده بود، دعوت می‌کند. بااین حال برای شیعیان و دیگر اقلیت‌های دینی و حتی قومی، باور این موضوع که طالبان دچار تحول شده و قصد احترام گذاشتن به حقوق اجتماعی و شهروندی‌شان را دارند، بسیار دشوار است. شاید مهم‌ترین دلیل این بی‌اعتمادی نیز جنجالی است که چند ماه پیش مذاکره کنندگان این گروه بر سر تدوین دستورالعمل مذاکرات به راه انداختند. در آن هنگام نمایندگان طالبان در مذاکرات اصرار کردند که فقه حنفی مبنای اصلی تصمیم‌گیری در مذاکرات قرار داده شده و با مذاهب دیگر در چارچوب شریعت تعامل شود. این پیشنهاد در شرایطی انجام گرفت که براساس ماده صدوسی ویکم قانون اساسی فعلی افغانستان مذهب تشیع به رسمیت شناخته شده است. سرور دانش، معاون رئیس‌جمهور و از شخصیت‌های برجسته شیعه، پیشنهاد طالبان و پافشاری آنها بر آن را این‌گونه مورد ارزیابی قرار می‌دهد: «در دستورالعمل مذاکرات صلح پیشنهاد شده اختلاف میان هیات‌ها مطابق فقه حنفی فیصله داده شود و با اقلیت‌ها مطابق شریعت عمل شود. این که کسی بگوید با اهل تشیع مانند سایر اقلیت‌های دینی در چارچوب شریعت برخورد می‌کنیم، معنایش این است که شیعیان مانند پیروان سایر ادیان از چارچوب شریعت خارج هستند.» مذاکرات صلح تاکنون به نتیجه‌ای نرسیده؛ ولی به نظر محمدامین احمدی عضو تیم مذاکره کننده دولت، طالبان حرف آخرشان را همان اول زده‌اند و حاضر به کنار گذاشتن مواضع‌شان هم نخواهند بود. بنابراین باور، اینکه طالبان به یکباره متحول شده و به یاد وحدت شیعه و سنی افتاده‌اند، دشوار است، مگر اینکه به اقتضای شرایط جنگی و لزوم جلب‌نظر شیعیان در برابر جناح حاکمیت چنین اظهاراتی را مطرح کرده باشند.

در کنار همه این مسائل این موضوع را نیز نباید نادیده گرفت که پس از سال‌ها تبلیغ و نفرت‌پراکنی علیه شیعیان و اقلیت‌های مذهبی، پذیرفتن یک تغییر ناگهانی و بدون پیش‌زمینه‌های فکری در میان رهبران و حامیان امارت اسلامی دور از ذهن به نظر می‌آید. اظهارات ملافاضل مظلوم، فرمانده کپنه کار و عضو دفتر سیاسی طالبان در قطر در جمع جنگجویان طالب، آن هم در توجیه توافق آمریکا و طالبان و لزوم قطع رابطه با القاعده، می‌تواند هشداردهنده باشد: «آنها (القاعده) کسانی هستند که ما بهشان اعتقاد داشتیم و رهبران مان را فدای آنها کردیم و همه رژیم و دستگاه خودمان به‌خاطر آنها متلاشی شد. آنها از کشتن یک کافر یا هزاره شیعه و یا هر جانی دیگری خوشحال نمی‌شوند. به واقعیات نگاه کنید...»

سخن پایانی

همانطور که در ابتدا اشاره شد، در روزهای اخیر بحث‌ها و جدل‌های زیادی در رابطه با تغییر طالبان انجام گرفته و برخی برقراری ارتباط بسیار نزدیک با طالبان و حتی همکاری و همراهی با آنها را بر همین اساس توجیه می‌کنند. همان‌طور که در اینجا به تفصیل اشاره شد، مولفه‌هایی که تغییر و تحول دیدگاه و عملکرد این گروه را تایید کنند، بسیار کم‌رنگ و غیرقابل اتکا هستند. شاید تنها مولفه‌ای که واقعا بتوان صحبت از تغییر آن به میان آورد، بحث جهاد و بیگانه‌ستیزی و تقابل طالبان و آمریکاست که گویا عمیقاً دچار تحول شده است. به قول یکی از تحلیلگران افغانستان، طالبان آرمان و آرزوی تشکیل امارت اسلامی را دور از دسترس نمی‌بینند؛ البته مشروط بر آنکه از خطوط قرمز و منافع حیاتی آمریکایی‌ها عبور نکرده و با آنها را با تهدید مواجه نسازند. اکنون بیش از گذشته روشن شده که جهاد طالبان پیش و بیش از آنکه در بستری ایدئولوژیک انجام گرفته‌باشد، ماهیتی ناسیونالیستی و حتی قدرت‌طلبانه داشته است. در چنین شرایطی نزدیکی و همکاری با کسانی که مرزهای دوستی و دشمنی آنها به هیچ‌وجه روشن نیست چندان عاقلانه به نظر نمی‌رسد، به‌ویژه اگر باعث رنجش همفکران و یاران دیرین شود. راه‌حل معقول و متعادل شاید همان باشد که به طالبان در جایگاه یکی از طرف‌های سیاسی درگیر در افغانستان، در همین حد و نه بیشتر و کمتر، نگریسته شده و متناسب با چنین موقعیتی با آنها مرآوده شده و ارتباط انجام گیرد.